

جان‌کندن زیر پنجه‌های «مفتش شش انگشتی»

نگاهی به سرگذشت عجیب نصرت‌الدوله فیروز؛ از سودای سلطنت تا خفه شدن به دست مأموران رضاشاه

جواد نوائیان رودسری - شب بیستم دی سال ۱۳۱۶ بود؛ عقیلی‌پور، فرشیچی، عباس‌بختیاری (معروف به مفتش شش انگشتی) و پاسبان فولادی وارد اتاق نصرت‌الدوله شدند؛ او دور آن تبعیدش را در سمنان می‌گذراند. دستور از تهران و به صورت محرمانه به دست آن‌ها رسیده بود؛ قتل باید سر ساعت انجام و نتیجه کار به شهربانی مرکز مخابره می‌شد. شش انگشتی سم را داخل لیوان ریخت و مقابل نصرت‌الدوله گذاشت. رنگ از چهره پسر فرمانفرما پریده بود؛ حاضر نشد به لیوان لب بزند. عقیلی‌پور شروع به تهدید او کرد. در همان لحظه، شش انگشتی، خیلی شیک و آرام دور نصرت‌الدوله چرخ زد و ناگهان او را از پشت سرو به صورتی که دست‌هایش قادر به حرکت نباشد، بغل کرد و به زمین زد. شش انگشتی در قتل با روش خفگی، مهارت فراوانی داشت؛ مشهور بود که می‌تواند این کار را بدون گذاشتن هیچ رذی بر گلوئی مقتول، انجام دهد. لحظاتی بعد، دستان قوی او گلوئی نصرت‌الدوله را حدرگ فشار می‌داد، پاسبان فولادی روی سینه او نشسته بود و فرشیچی، با گرفتن پاهای نصرت‌الدوله، مانع دست و پا زدن او می‌شد. چند دقیقه بعد، پسر فرمانفرما از رمق افتاد و بی حرکت شد. جنازه

آن‌شازده شیطان و حقه‌باز
نصرت‌الدوله فیروز، با نام اصلی فیروز فیروز، پسر ارشد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، شاهزاده دنده‌پهن قجری بود که البته خط و ربط فراوانی هم با انگلیسی‌ها داشت. نسب فیروز از طرف پدری به نوه پسر شازده‌م عباس میرزا می‌رسید و از طرف مادری هم، نوه مظفرالدین‌شاه قاجار بود. دکتر قاسم غنی که پزشک خانواده فرمانفرما هم بوده‌است، تصویری تیره از شخصیت نصرت‌الدوله در دوران کودکی و عنفوان جوانی ارائه می‌کند: «فیروز میرزا نصرت‌الدوله در صغر سن به [حکومت] ایالت کرمان - که در واقع موروثی خانواده بود - رسید، با پیشکاری که گویا بهجت‌الملوک نام داشت... چند سالی که در کرمان بود، به او فجایی نسبت داده می‌شود که من نمی‌دانم تا چه پایه صحیح است. این قدر می‌دانم که این شاهزاده از همان طفولیت، شیطان و حرام‌زاده و حقه‌باز بود.» فرمانفرما که پسر ارشد خود را بیش از دیگر فرزندان دوست می‌داشت، او را برای تحصیل به فرنگ فرستاد و بعد از بازگشت، به واسطه نفوذ پدر و البته یک کشیدن عنوان نوه شاه قاجار، توانست به دنیای سیاست وارد شود. غنی می‌نویسد:

دلالی برای انگلیسی‌ها
یکی از نقاط تاریک زندگی نصرت‌الدوله، ایفای نقش در انعقاد قرارداد استعماری ۱۹۱۹ است؛ قراردادی که عملاً ایران را به مستعمره انگلیس تبدیل می‌کرد و البته با مقاومت‌های داخلی و خارجی، راه به جایی نبرد. با این حال، بریتانیایی‌ها برای حل مسئله تصویب این قرارداد در مجلس، خوب دست به جیب شدند. دنیس رایت، سفیر انگلیس در ایران، ضمن نگارش خاطراتش به این موضوع اشاره و عفران گرفتن سه نفر از سیاستمداران ایرانی را در جریان ماجراهای این قرارداد، تأیید می‌کند. او می‌نویسد: «صحت این شایعات در نوامبر سال ۱۹۲۰ تأیید شد... مبلغ [رُشوه] که مقدار آن چهار صدهزار تومان (۱۳۱ هزار لیره استرلینگ) بود، در ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۱۹ پرداخت شده بود. به علاوه، به سه فرد نامبرده، وژنوک‌الدوله، رئیس الوزرا، نصرت‌الدوله، وزیر خارجه و صرام‌الدوله، وزیر مالیه، تعهد کتبی داده شده بود که در صورت لزوم، در مکانی در امپراتوری بریتانیا به آنان پناه داده خواهد شد. «فیروز، افزون بر آن رشوه که مبلغی بیش از ۴۰ هزار لیره بود، مبلغ ۶۰ هزار لیره هم به حواله کرد و شرکت نفت انگلیس دریافت کرد. ظاهر این دریافتی برای تأمین مخارج سفر احمدشاه به اروپا بود ولی نصرت‌الدوله هیچ وقت به کسی نگفت بآن همه پول چه کرده‌است!»

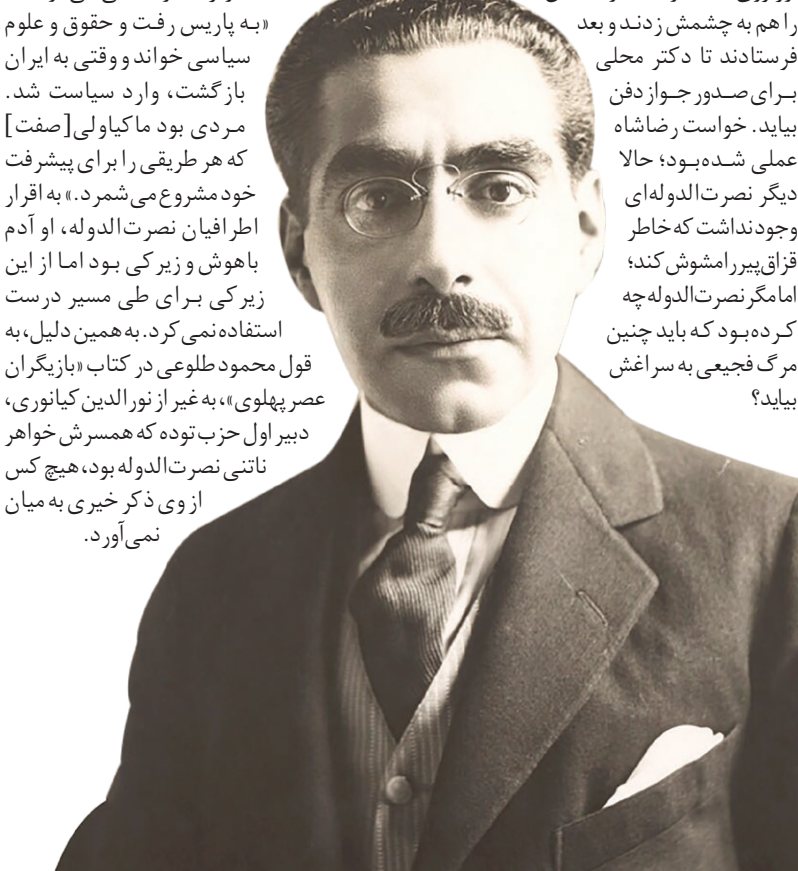
دوستی پایدار با رضاخان
نصرت‌الدوله با زرنگی فهمید که آفتاب قدرت قاجار هادر حال افول است و اگر می‌خواهد سهمی از قدرت آینده داشته‌باشد، باید با رضاخان میرپنج ارتباط برقرار کند؛ این ارتباط به دلیل ارادت پهلوی اول به عبدالحسین میرزا، پدر نصرت‌الدوله، تقریباً به راحتی برقرار شد. فیروز که حالا نماینده دوره چهارم مجلس شورای ملی بود، در تملق و چاپلوسی نسبت به سردار سپه گوی سبقت را از رقبا ربود. طولی نکشید که رضاخان در سال ۱۳۰۴، سه ماه قبل از سقوط قاجاریه، نصرت‌الدوله را به عنوان وزیر مالیه خود معرفی کرد و او در کنار تیمورتاش و چند تن دیگر، نقشی بسیار مهم و عمده در به سلطنت رسیدن رضاخان داشت. احتمالاً به همین دلیل هم، بعد از آغاز حکومت پهلوی اول، تا سال ۱۳۰۸ ش، در کسوت وزیر مالیه باقی ماند.



نصرت‌الدوله فیروز (ایستاده سمت راست) در کنار رهبرش فرمانفرما (نشسته)، در ایام حکومت کرمان

تاوان همراهی با پهلوی
واقعیت چیز دیگری بود؛ رضاشاه ذاتاً از قدرت گرفتن افراد دور و برش و اهمه داشت. قزاق پیر با کودتا قدرت را به دست گرفته بود و همیشه این نگرانی را داشت که خودش هم با چنین اقدامی از دور خارج شود یا حتی به قتل برسد. حتی شایعه ارتباط نصرت‌الدوله با قیام عشایر فارس هم که به احتمال زیاد، از پایه کذب بود، می‌توانست رضاشاه را به شدت نگران کند؛ نصرت‌الدوله بیخ گوش او حضور داشت و اگر می‌خواست، هر کاری می‌توانست انجام دهد. سفارت انگلیس روابط گسترده‌ای با خاندان فرمانفرما داشت و ممکن است پهلوی اول از این ارتباط، استنباط‌های خطرناکی برای خودش کرده‌باشد. نصرت‌الدوله در دایره تردید رضاشاه گرفتار شده بود و هیچ جور نمی‌توانست از آن فرار کند. مدتی بعد، هر چند او را آزاد کردند اما مجدد در مهرماه ۱۳۱۵ بازداشت شد؛ پهلوی ول کن رفیق قدیمی خودش نبود! معتقد بود مقالات تندتی که علیه‌وی در روزنامه‌های اروپا نوشته می‌شود کار نصرت‌الدوله و با تحریک اوست. سایه تردید دوباره ذهن رضاشاه را مشوش کرد و این، بهانه خوبی برای صدور دستور قتل نصرت‌الدوله بود!

باید سوارش شد و ر کاب کشید»، از دهانش بیرون می‌آمد. آیارضاشاه از این حسن فیروز و تیمورتاش بی‌خبر بود؟ بعید به نظر می‌رسد. پهلوی اول حتی هنگامی که این دو با هم دست به یکی کردند و مخبرالسلطنه را به نخست‌وزیری رساندند تا مازاحمی بر سر اهشان نباشد، واکنشی از خود نشان نداد؛ اما ناگهان در ۱۸ خرداد سال ۱۳۰۸، دستور بازداشت نصرت‌الدوله را صادر کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست چرا نصرت‌الدوله، کسی که برای رضاشاه در وزارت مالیه همه کاری می‌کرد و از روی جنازه همه می‌گذشت، باید گرفتار شود؟! مخبرالسلطنه حدس می‌زند که این ماجرا، به ارتباطات نصرت‌الدوله با عشایر فارس و قیام آن‌ها مربوط می‌شود. این موضوعی است که بعدها، افرادی نظیر منوچهر ریاحی نیز که در جریان جزئیات وقایع فارس بودند، تأییدش کردند؛ اما هیچ سندی در این باره پیدا نشد. رضاشاه به فیروز گیر داده و معلوم بود که می‌خواهد هر طور شده، او را از میان بردارد. این بود که دستور داد وی را به جرم ارتشاء و دریافت هزار و ۹۳۶ تومان رشوه، محاکمه کنند. این اتهام عجیب، حتی داد نصرت‌الدوله را درآورد و در دادگاه، ضمن اعلام این که به دلیل داشتن ثروت سرشار خانوادگی، اصلاً نیازی به این مبالغه ندارد، فریاد زد: «حالا مرا زده کرده‌اید؟ آن هم آفتابه دزد د!»



را هم به چشمش زدند و بعد فرستادند تا دکتر محلی برای صدور جواز دفن بیاید. خواست رضاشاه عملی شده بود؛ حالا دیگر نصرت‌الدوله‌ای وجود نداشت که خاطر قزاق پیرامشوش کند؛ اما مگر نصرت‌الدوله چه کرده بود که باید چنین مرگ فجیعی به سراغش بیاید؟

هیتلر؛ مردی که آمریکایی‌ها عاشقش شدند!



مجبور خواهد شد که معتدل تر رفتار کند. واشنگتن پست نوشت: «البته که او طرفدار دارد ولی طرفدارانش رأی دهندگان تأثیرپذیری هستند که فریب دکنترین‌های افراط‌گرایانه و راه‌حل‌های دروغین را خورده‌اند.» نیویورک تایمز و کریستین ساینس مانیئور، ادعا می‌کردند اکنون که هیتلر مجبور است دولت را بچرخاند، سیاستمداران «هوشیار» وارد عمل می‌شوند تا این جنبش را «مغروق» کنند. «نمایش مهیج غریزی» کافی نخواهد بود. زمانی که نوبت زمامداری دولت فرا برسد نشانستن «تعادل» و «سطحی بودن افکارش» مشخص خواهد شد. نیویورک تایمز، پس از آن که هیتلر به صدر اعظمی رسید، نوشت که موفقیت او فقط باعث خواهد شد «مردم آلمان به پوچی و بطالت او پی ببرند». برخی از روزنامه‌نگاران گمانه‌زنی می‌کردند هیتلر از این که مجبور شده رقابت‌های حزبی را کنار بگذارد تا وارد جلسات کابینه شود و مسئولیت به عهده بگیرد، احساس پشیمانی می‌کند. هنگامی که ادگار مائوئر در سال ۱۹۳۳ در شیکاگو دلیلی نبوز نوشت که «آلمان در حال تبدیل شدن به یک دیوانه‌خانه است»، آلمانی‌ها وزارت خارجه آمریکا را تحت فشار قرار دادند تا زمام‌روزمه‌نگاران آمریکایی را در دست بگیرد. آلفن دالس، که بعدها به ریاست سیا رسید، به ادگار مائوئر گفت که «شرایط آلمان را بیش از حد جدی گرفته‌است.» روزنامه‌ای که مطلب را منتشر کرده بود نیز مائوئر را از آلمان خارج کرد زیرا بیم جان او را داشت. در اواخر دهه ۱۹۳۰، روزنامه‌نگاران متوجه شدند که در ناچیز انگاری هیتلر اشتباه کرده‌اند و متوجه نبوده‌اند که شرایط تا چه میزان می‌تواند پسر رفت کند؛ البته که استثناهایی نیز وجود داشتند که بدنام شدند، همچون داگلاس چندلر که در سال ۱۹۳۷ یک مقاله در ستایش آلمان با عنوان «برلین در حال تغییر» در نشنال جئوگرافی منتشر کرد. دوروتی تامپسون که در سال ۱۹۲۸ از هیتلر به عنوان «مردی فاقد اهمیت» نام برده بود در اواخر دهه

بنیتو موسولینی، در سال ۱۹۲۲ با رژه ۳۰ هزار نفر از سپاه پوش‌های طرفدار خود در رُم، نخست‌وزیری‌اش را مسجل کرد. اگرچه موسولینی ارزش‌های آمریکایی را بازتاب نمی‌داد ولی نزد رسانه‌های آمریکایی ارج و قرب داشت و در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۳، بیش از ۱۵۰ مقاله در این روزنامه‌ها، به او اختصاص یافت؛ اکثر این مقالات خنثی بودند یا لحنی مثبت و متفکرانه داشتند. حتی «بستردی ایونینگ پست» در سال ۱۹۲۸، زندگی‌نامه ایل دوچه با همان موسولینی را به صورت پاورقی منتشر کرد. در حالی که برخی رسانه‌ها فاشیسم را یک «تجربه» جدید می‌شمردند، روزنامه‌هایی همچون نیویورک تایمز، مدام ادعا می‌کردند که این جنبش باعث شده است تا ایتالیایی ناآرام، به آن چه که «شرایط عادی» می‌نامیدند، بازگردد. موفقیت موسولینی در ایتالیا باعث شد تا به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، نزد رسانه‌های آمریکایی بسیار عادی جلوه داده شود و به این ترتیب، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به طور مرتب‌ا و «موسولینی آلمان» خطاب می‌کردند. با در نظر گرفتن استقبال مثبت رسانه‌ها از موسولینی در آن دوره، این یک نقطه آغاز بسیار خوب برای هیتلر به شمار می‌رفت؛ اما مهم‌ترین دلیلی که رسانه‌ها باعث شدند تا هیتلر بی‌خطر جلوه کند، این بود که از او چهره‌ای تمسخرآمیز تصویر کردند. او یک «صدای گوشخراش مزخرف‌گو» بود که «کلمات وحشیانه» انتخاب می‌کرد و ظاهر او، به نقل از نیوزویک، «یادآور چارلی چاپلین بود»، «قیافه او یک کاریکاتور است». گازمپو لیتن نوشت: «همان اندازه که پرحرف است، بی اعتماد به نفس نیز هست.» زمانی که حزب هیتلر پیروز اکثریت پارلمان شد، حتی پس از این که او در سال ۱۹۳۳ صدر اعظم آلمان شد، یک سال پیش از آن که قدرت دیکتاتوری را در دست بگیرد، بسیاری از مطبوعات آمریکا هم‌نظر بودند که هیتلر با توسط سیاستمداران سنتی به کنار رانده می‌شود یا

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی (دعوت دوم)

بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت سیم و کابل الکترومسی به شماره ثبت ۱۷۳۷۱ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۳۲۹۴۶۹ دعوت میگردد با توجه به عدم حصول حد نصاب سهامداران در جلسه اول مجمع عادی، در جلسه دوم که در مورخ ۱۴۰۱/۰۷/۳۰ ساعت ۱۰ صبح در محل شرکت به آدرس مشهد- ابتدای خیابان شهید صدر- مجتمع تجاری محمدیه پلاک ۱ (برگزار می گردد حضور بهم رسانند.

دستور جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده
۱- انتخاب اعضای هیات مدیره
۲- انتخاب بازررسین

بازرس و سهامداران
بیش از یک پنجم سهام شرکت

۱۴۰۱-۱۸۹۹۹۷

۱۳۳۵

فرجاد

فروش بصورت عمده
تلفن تماس: ۰۵۱۳۳۷۲۰۸۵۹
فکس: ۰۵۱۳۳۷۵۶۳۶۷
farjadcandy@yahoo.com
www.farjadcandy.com

مفتخریم که از گذشته های دور (با قدمت ۷۰ سال) با بهترین کیفیت و به شیرینی در خاطراتمان ماندگاریم

نبات تک نفره فرجاد
(کاملاً بهداشتی)